

## مسئولیت جزائی در حقوق کلیسایی قرون وسطی

مسئولیت جزائی در حقوق کلیسایی مسئله بسیار پیچیده‌ای است و از اینرو مشکل است که آن را باختصار و بالاجمال شرح داد؛ بلکه مستلزم مطالعه دقیقی است که مبتنی بر تجزیه و تحلیل مسائل باشد و چنین منظوری را نیز نمیتوان در محدوده چنین مقاله‌ای تأمین نمود. بنابراین ما بجای آنکه موضوع را با تمام جزئیاتش بیان نمائیم، کوشش میکنیم طرح ساده‌ای در بررسی این مسئله ارائه کنیم که در حال تمام خطوط آن بدقت رسم شده باشد و پیداست که مطالعه ما جز حقوق مذهبی کلیسا شامل امر دیگری نخواهد بود.

بعد از توشیح و انتشار Codex juris Canonice که در سال ۱۹۱۷ بوقوع پیوست، حقوق جزای کلیسایی هیچ مسئله جالب و نافی برای مطالعه مسئله مورد نظر ما، در بر ندارد.

حقوق قدیم کلیسا در قوانین جزائی اجتماعات متمدن نفوذ محقق و قطعی داشته است.

برعکس حقوق کلیسایی جدید از علوم جزائی معاصر متأثر است. در نتیجه حقوق جدید کلیسا خالی از مسائل و موضوعهای نوی است که فکر دانشمندان علوم جزائی معاصر را بخود مشغول دارد. چه خود آن جز انعکاسی از علوم جزا در اول قرن بیستم چیز دیگری نیست.

قانون ۱۹۱۷ از نظر مطالعه تطبیقی حقوق دارای فوائد زیادی است. این قانون در زمان خود یک قانون نمونه بوده است و کتاب پنجم آن بحقوق جزا اختصاص یافته است و مسائل علوم جرم‌شناسی و علوم دیگری که برای تکمیل حقوق جزا از آنها کمک می‌گیرند و بخصوص طب روحی در آن مورد لحاظ قرار گرفته است و خصوصیات حقوق کلیسایی نیز در آن هویدا است از اینرو حقوق مذهبی کلیسایی در قرون وسطی موضوع مطالعه ما خواهد بود. حقوق قبل از دوره کلاسیک هیچگونه نفعی از نظر بررسی مسئله مسئولیت ندارد و باید از قرن دوازدهم اساس کار چنین تحقیقی را مورد نظر قرار داد.

بدون تردید نویسندگان و مؤلفین قرن دوازدهم از جمله «گراتین»<sup>(۱)</sup> که معتقد باجرای نصوص وعدم تجاوز از حدود معانی تحت اللفظ متون قانونی هستند و کسانی که فتاوی پاپها را جمع‌آوری نموده‌اند و فتوایه‌های پاپها همگی متکی بمتون بسیار قدیمی هستند.

نصوص مزبور گرچه مورد تجزیه و تحلیل اینان قرار گرفته است اما فاقد مسائل مربوط بمسئولیت جزائی میباشند.

بنا بر آنچه گفته شد مطالعه ماعلا محدود بقرن دوازدهم و نیمه اول قرن سیزدهم محدود خواهد شد و علاوه بر جهاتی که ذکر شد بدو دلیل ما دست یچنین کاری خواهیم زد.

نخست آنکه این دوره برای مطالعه موضوع مورد نظر ما بسیار آموزنده است چه در این زمان مابتحقیقات نویسندگانی بر می‌خوریم که نخستین طرح نظریه مسئولیت جزائی را ابداع نموده‌اند و از عوامل مختلفی در حل مسائل کمک جسته‌اند که بعداً ما را در بررسی مسائل کمک خواهند کرد. دلیل دوم نظمی است که برای انجام هر کار صحیح لازم است. آقای پروفیسور M. Villey مسئولیت جزائی را از نظر علمای مذهبی نیمه دوم قرن سیزدهم و بخصوص از نظر سنت توماس داکن<sup>(۲)</sup> مطرح می‌کند که هر چند وی از مکتب حقوق کلیسایی مستفیض شده است لیکن بنوبه خود در نظریه مذهبی بعد از خود نفوذ قطعی و مسلم داشته است و ما نیز نخواستیم در این مقاله از میزانی که همکار ما بدست داده است تجاوز کرده باشیم.

قبل از اینکه به بحث در موضوع مورد نظر بپردازیم ناگزیر از تذکر دو نکته هستیم: یکی آنکه در درك مسائل مورد نظر حقوقدانان کلیسایی قرون وسطی حسن استنباط داشته باشیم و تأثیری را که آنان در این دوره در حقوق جزا داشته‌اند اصالت و بدعت نظر آنان را نمینماید. حقوقدانان کلیسا در این دوره بعلمی پی برده‌اند که قبلاً وجود داشته است. آنها حقوق رم را درك کرده‌اند و عنداللزوم انعکاسات فکری حقوقدانان رم قدیم را در حقوق کلیسا گنجانده‌اند. با وجود این حقوقدانان کلیسایی، بطور کلی در پیشرفت علم جزائی بی تأثیر نبوده‌اند. اما اگر تألیفات

۱ - Gratien

۲ - Saint Thomas D'aquin

و آثار آنها بدیع نبوده است آنها خود این امر را میدانسته اند و در آن اندیشه نمی کردند. آنها در زمان خود کار مفیدی انجام داده اند و حقوق رومی با توجه بسلیقه و ذوق آنها در حقوق کلیسا نفوذ و اثر کرده است و حقوق عرفی باینوسیله وارد حقوق کلیسا شده است و بعلاوه آنها گاه گاه بمتون رومی عناصری را افزوده اند، که هرچند ظاهراً غیر مهم بنظر میرسند، اما همین امر موجب ترقی علوم جزائی گردیده است.

نکته دوم مربوط بروش کار حقوقدانان کلیسایی است. در قرن دوازدهم بروفق عادت زمان مسئولیت جزائی را از جنبه های علمی آن یعنی بآن قسم که در خصوص موارد عمل می شده است بررسی می کردند و مسئله *ex-propesso* را مطرح نمی کنند. عناصر مسئولیت و اجراء آن در قسمتهای مختلفه « فرمان » (۱) پراکنده است و این پراکندگی در بعضی کتابها و تألیفات گراتین نیز دیده میشود. از اینرو غیر ممکن است که مفاهیم مربوط بمسئولیت جزائی را بتوان عملاً تلفیق داد زیرا چنین تلفیق و تألیفی در آن زمان صورت نیافته است و بجز تحقیقات معدودی که در مورد مسائل جزئی بعمل آمده است علمای حقوق کلیسا به یک راه حل علمی مسئله نرسیده اند بی مناسبت نیست گفته شود که علاوه بر این نویسندگان مذکور قوه ادراک تطورات و اختلافات ناشی از تاریخ و زمان را نداشته اند.

آنها متونی را در دست دارند که در قرون و زمانهای مختلف و در مکانهای مختلف مسائل را پیش بینی می کنند.

متون حقوق رم - متون مربوط بحقوق پدرسالاری و روشهای خاص کلیسایی در مورد اقرار بگناه و استغفار طرق مختلفی ارائه کرده اند که بدقت باید از هم تشخیص داده شوند. علمای حقوق کلیسا بجای مرتب کردن و تنظیم و تفکیک متون کوشش کرده اند که آنها را باهم تلفیق دهند و گرچه اغلب متون غیرقابل تلفیق بوده اند اما آنها خواسته اند بهر قیمت که شده آن را تحقق بخشند (۲) و بدیهی است که موفق هم نشده اند. اما در عین حال آنها راه حلهائی را عنوان کرده اند که بنظر می رسد با دقت و کنجکاوی کافی حاصل نشده اند.

معدالک این روش فکری بیهوده نبوده است و جلوه خارجی نیز یافته و

۱- Decret

۲- Concordia

بحال و موقعیت ایجاد طرح نظریه مسئولیت جزائی را فراهم آورده است بالاخره کار آنان از نظر قسمت اخیر مفید است. در دوران حقوق کلاسیک علمای حقوق کلیسا تمیز و تفاوتی را که علمای جزای معاصر بین مسئولیت و مسئولیت اخلاقی قائلند بتعبیری که در آلمان *Verant Wortung* میگویند و آنچه که آنان *Schuld* مینامند نمی پذیرند. از اینرو با اینکه قبلا مسئولیت جزائی را در حقوق کلاسیک مطرح کنیم معذوریم زیرا ممکن است مرتکب اشتباهاتی شویم که ناشی از تشابه دو مفهوم است.

برای زمانی که مورد مطالعه ماست آثار آقای پرفسور *Stefhan Kuttner* بسیار مفید است بخصوص *Kanonistische Schuldlehre* که در سال ۱۹۳۵ منتشر شد متکی بمنابعی است که بچاپ نرسیده اند. در زمانی که آقای *Kuttner* همت بچنین تألیفی کرده است در عدد علمای حقوق جزا بشمار میرفته است در نتیجه او زمینه تحقیق دیگری یافته است و بهترین معرف منابع حقوق کلیسایی قرون وسطی است.

بعد از این توضیحات مقدماتی خطوط روشن و اصلی و مهم مسئولیت جزائی را بنحویکه حقوقدانان کلیسایی قرن دوازدهم و اول قرن سیزدهم ملحوظ نظر داشته اند، مورد بحث قرار خواهیم داد.

وظیفه ای که حقوقدانان کلیسایی قرون وسطی بعهدہ داشتند بسیار مشکل و دقیق بود که آنها را بنحو مطلوب بانجام رسانده اند آثار علمای مذهبی قرن دوازدهم از چند جهت بخوبی آنها را رهنمونی می کند اما بنظر می رسد که سهم زیادی در عقاید آنها نداشته باشد. علمای حقوق کلیسایی قبل از بررسی مسئولیت جزائی و مسائل خاص مربوط بان این وظیفه را نیز بعهدہ داشتند که از نظر ادراک حقوق جزا مفهوم ضروری و حتمی واجتناب ناپذیر آن را روشن سازند.

گراتین که فرمان وی در سال ۱۱۴۵ تألیف یافت، مفسرین کتب مذهبی ونخستین دسته پیروان آنها سه کار مهم انجام داده اند.

آنها نخست موضوع دقیق مسئولیت جزائی را تعیین کرده اتد.

آنها جرم را از گناه اخلاقی که از نظر آن انسان در مقابل خدا مسئول است و مستوجب استغفار و توبه است تفکیک کرده اند علمای حقوق کلیسا معتقد بشرائط خاصی برای تحقق مسئولیت هستند و اراده را شرط لازم مسئولیت می دانند

در حالیکه مجازاتهای مترتب بر گناه از نظر مسئولیت مادی و معنوی فاقد تفاوت میباشند. ولی برعکس در مورد عمل مجرمانه بمبنای اخص علمای حقوق مذهبی زمان کلاسیک بر روی مسئولیت معنوی تکیه کرده اند و تقصیر و قصد و اراده و آنچه ناشی از این هاست در جرم مورد نظر آنها قرار گرفته است بالاخره بعد از قبول این عناصر علمای حقوق مذهبی ما با پذیرفتن کیفیات خاص در موارد ارتکاب جرم نخستین طرح راه حل مسائل جزائی بمعنای اخص را بدست داده اند.

اینستکه تا مسئله مسئولیت جزائی را در ابتدای دوره حقوق کلاسیک بنحویکه از حدود مطالعه ما خارج نباشد بررسی می نمائیم و روی دو نکته مهم بحث خواهیم کرد و عناصر اساسی را بدست خواهیم داد و نمونه هایی در آنچه حقوق دانان کلیسایی زمان در مورد مسائل خاص مسئولیت جزائی عنوان کرده اند فراهم خواهیم نمود.

همانطور که متذکر شدیم نخستین اثر حقوقدانان کلیسا تعیین موضوع دقیق مسئولیت جزائی است که همان جرم میباشد. قبل از قرن دوازدهم گناه از جرم عادی جدا نبود کلیسا بین آنچه که امروز *For interne* و *For externe* می گوئیم تفاوتی قائل نبود و فرقی بین مجازاتهای کلیسایی بمعنای اخص و مجازاتها توبه ای وجود نداشت *Raclana Peccati* هم جرم و هم تجاوز ساده از موازین اخلاقی بحساب می آمد و تابع مجازاتهای مذهبی کلیسا بود و آنکه مجازات را اجرا مینمود *Ministre de sacrement* بود و اجرای مجازات نیز طبق قاعده معمول در رژیم مجازاتهای توبه ای و استغفاری بعمل می آمد.

گراتن میگوید که معنای دقیق واژه ها را تعیین نماید و آنچه را که گناه یا جرم است بوضوح از هم باز شناسد اما توفیق نمی یابد چنانکه آقای مارسل داوید در مطالعه ای که در *Stu Dita-yratiana* نموده است این موضوع را بخوبی نشان داده است نویسنده *Decret* در عین حال هم عالم علم اخلاق و هم عالم حقوق کلیسا است تفاوت بین دو قلمرو را پیش بینی می کند و عمل مذهبی « *Ordination* » گراتین را رهبری می کند که مسئله جرم را مطرح نماید زیرا طبق *Epitre á tite* نظامات خاصی را قائل میشود نه مسئله « *Sine Crimine* » را همان طرز که قبل از اوست سنت اگوستین خاطر نشان ساخته بود مطرح می کند که « *Crimine* » مترادف با « *Peccatum* » نیست مگر آنکه دستورات اجرای *Ordres* مقدس

باشند. و تیکه این موضوع مطرح میشود که هیچ فرد انسانی بدون گناه نیست گراتین بحسبجوی تعریف Crimen یا جرم می پردازد و با توجه بمتون و آثار مختلفه نویسنده گان و پدران مقدس پنج معنی از کلمه Crimen در dictum بدست می دهد که این تعاریف از قانون ۳ و ۴ تشخیص میشود.

۱- *Nomine autem Criminis quodbet peccatum intelligitur.*

۲- *Crimen vocatur Criminale peccatum vel Criminalis in pamia*

۳- *Criminis appellatio... Complectens omne peccatum quod ex debiberatione procredit.*

۴- *Criminis appellatio significitea (peccata) que semel comissa an damnationem upficiunt.*

۵- *(Criminis appellatio) ea tantum delicta significat, quorum est Perpetua in pamia.*

هیچیک از تعاریف فوق جامع و کامل نیست و جز آنکه مبین معاصی مختلفه باشد چیز دیگر نیست معاصی را به معاصی ارادی و غیر ارادی گناه کبیره و صغیره تقسیم کرده است لیکن هیچ تمایزی بین گناه معصیت یا جرم قائل نشده است. این امر موجب انتقاداتی گردیده است و نقاط ضعف این تعاریف را بخوبی روشن ساخته اند. بعلاوه کلمه « dicta » که گراتین بکار برده است و نحوه تفسیری که از جهت تفکیک جرم و گناه بآن دست زده است از طرف سنت اگوستن نیز مورد نظر بوده است از طرفداران این مکتب اتین پنجم و الکساندر دوم است و از متون الپین نیز در فرمان گراتین یافت میشود در این مورد لازم است متذکر شویم که متن اولپین احتمالاً بوسیله خود گراتین گنجانده شده است اما بصورت الحاق بعدی جلوه می کند همانطور تقریباً تمام متون حقوق رم که در چاپهای فرمان بچشم میخورد بر اینگونه اند.

با اتکاء و توجه باین متون دکترین کلیسا دو نوع تقصیر را از نظر عمومی بودن و امکان فراهم آوردن ادله قضائی از هم فرق می گذارد. حقوق کلیسا بین خطاهائی که دارای اثر و تجسم خارجی هستند و تقصیرهایی که واجد آثار خارجی نیستند و وجدانی و درونی میباشند، تمیز قائل شده است. دسته اول که با دلیل خارجی قابل اثباتند بشرط آنکه مهم باشند و قطعیت و حتمیت آنها بشبوت برسد در حیظه « خطر ارتکاب گناه » جای می گیرند و در صلاحیت خاص کلیسا هستند و

مورد مجازاتهای کلیسایی قرار خواهند گرفت و نام آنها جرم خواهد بود. دسته دیگر مربوط بوجدانیات هستند و فقط مورد عقوبتهای مذهبی قرار می گیرند و در مورد اقرارکنندگان به چنین اموری خدا قضاوت می کند نه قدرت کلیسایی.

اما بی مناسبت نیست که یادآور شویم باوجود دقتهای فراوانی که بوسیله این نویسندگان بعمل آمده است جرم بصورت یکی از این گناهان در این طبقه بندی باقی میماند و این امر در سراسر قرون وسطی همچنان بچشم می خورد. مفهوم جرم را طبقه بندی اراده و تمیز گناه از جرم از نظر تاریخی نسبتاً نو و تازه است معهداً عناصر مفهوم جدید جرم بوسیله طرفداران تغییر فرامین، بدست داده شده است.

اولین تأثیر علمای حقوق کلیسا در مورد مسئله ای آشکار می شود که ما آن را عنصر معنوی و اخلاقی جرم مینامیم، قابلیت انتساب جرم بفاعل آن بدون تردید از نظر مادی لازم است اما کافی نمیباشد چه مرتکب و فاعل باید اخلاقاً نیز مسئول باشد.

علمای حقوق کلیسایی قرن دوازدهم روی اهمیت اراده در تحقق عمل مجرمانه تکیه می کنند و از اینجهت باید بطور قطعی علیه مفهوم مادی خطا که در اجتماعات اولیه مورد قبول واقع گردیده بود، هنوز هم برخی از آثار جزائی آن وجود دارد، اقدام نمایند.

آنها علیه روش موضوعی بودن objective و جمعی بودن مجازات قیام می کنند و مسئولیت با توجه بجنبه Subjective جرم مورد توجه آنها قرار میگیرد. مسئله contigence و Cos fortuit را مطرح مینمایند و راه را برای تئوری کلاسیک قرن نوزدهم هموار مینمایند.

آقای پروفیسور J. A. Roux صریحاً در درس حقوق جزای فرانسه متذکر شده اند که:

« این اصلی مسلم است که بموجب حقوق موضوعه مسئولیت جزائی بدون وجود خطا وجود ندارد مجازات اگر علیه کسی اعمال شود که از خطا مبرا است غیر منصفانه خواهد بود. آنچه از این طرز فکر منتج است باسانی و سهولت و با سرعت بدست نیامده است، در حقوق فرانک حقوق جزا مبتنی بر مسئولیتی بوده که صرفاً جنبه مادی داشت و همانطور که در مجموعه قوانین قدیم است مسئولیتی که منحصرأ مادی بود حقوق جزا را تکوین می کرد.

کافی بود که شخص مرتکب عمل ممنوعی شده باشد تا مجازات را نسبت با و اجرا نمایند. بعد از زمانی دراز در اثر نفوذ حقوق کلیسایی که بنوبه خود در حقوق رم عمیقاً تأثیر نمود، مفهوم مسئولیت جزائی با توجه ب فکر تقصیر و خطا، در حقوق جزا تجلی کرد و در هر جرم قصد عنصر اصلی واقع شد.

تأثیر حقوق کلیسا بآن نحو که آقای پروفیسور Roux بیان نموده اند در زمانی که مورد مطالعه ماست بطور واضح معلوم است. برای حقوقدانان کلیسایی اول دوره کلاسیک اراده شرط اصلی و اساسی و قابلیت انتساب از نظر عنصر اخلاقی شرط مهم مسئولیت است. و اساس تحلیلها و بررسی های آنها در مورد «محکومیت» و علل «عدم مسئولیت» یکی از متون اگوستن است که بوسیله گراتین تحت عنوان مسئله بمنزله اصلی باین شرح بیان شده است.

« اسقف مطران همچنین متذکر میشود که هیچ عملی Peccaminaux

(جرم) نیست مگر آنکه با قصد و اراده و بدون وجود تقصیر اراده منتفی است »

“U sique adeo peccatum voluntorium malum est, ut nullo onodo peccatum sit, non sit voluntarium”

و تمام مطالعاتی که بوسیله علمای حقوق کلیسا در باره مسئولیت جزائی، شروع بجرم، معاونت در جرم، حالت اضطرار، اجبار، اکراه، جهل، مستی، جنون، صغر و جرائم ترك فعل بعمل آمده است مبتنی بر اصل فوق است و بعلاوه متون دیگری که مشعر بر لزوم اراده در ارتکاب جرم است بهر شکل و قالب بچشم می خورد.

نویسندگان دیگر نیز اصولی که قبلاً در باره شروع بجرم و معاونت، اجبار، اضطرار بیان کردیم برای تحلیل و تفسیر موارد خاص عنوان می کند. گراتین خود مجدداً یکی دیگر از فنون اگوستن را نقل می کند و این متن متضمن عبارات متعددی است و بر لوحه های سنگی نقر شده است در آن اراده را شرط تحقق مسئولیت دانسته اند و ما بذکر یک سطر آن اکتفا می کنیم.

“Nemo nostrum tenetur ad culpam nisi voluntate propria deplexerit”

و در قانون ژوستین نیز بنقش اراده و قصد در عمل مجرمانه توجه خاص معطوف گردیده است و اعمالی که بطور اتفاقی پیش آمده باشد موجب مسئولیت معنوی مرتکبین آنها نیست.



“Crimen enim Contrahitur, si et voluntos, nocendi intercedat”

گراتین آزادی و قصد را عناصر لازم اراده می‌داند و مفسرین کتب مذهبی نیز این توجیه را پذیرفته‌اند و بررسی بیشتری را در این خصوص لازم ندانسته‌اند بنظر می‌رسد که علمای حقوق کلیسایی زمان ما مسئله پیچیده تر از این تلقی کرده باشند. برای آنکه مسئله از هر سوء تفاهمی برکنارماند لازم است موضوع را روشن سازیم که هرچند از نظر علمای حقوق کلیسا عنصر اخلاقی اراده شرط حتمی و اجتناب ناپذیر مسئولیت جزائی تعبیر شود مسئله محکومیت حیوانات و بی‌نظمی موجود در این امر چگونه باید توجیه شود.

اولیای کلیسا علیه موشها، حلزونها، و ملخها حکم تکفیر داده‌اند و حتی نائرن هیجدهم مواردی دیده می‌شود که محاکمات بزرگ و با شکوهی با تمام تشریفات آن علیه گرگها، گاوها و خوکها پیاپی شده است و پرونده‌های آن بجا مانده است.

تکفیر و محکومیت حیوانات معنائی جز این نمیتواند داشته باشد که در قرون وسطی با اینکه تصور میکردند که این حیوانات از عقل و اراده ای که بآن وسیله قادر بارتکاب جرائم بمعنای اخص باشند محرومند آنها را محاکمه مینمود و این‌ها زیاد احمق نبودند مگر قضایات دادگاه انگلستان در سال ۱۹۴۹ حکم اعدام سگی را صادر نکردند؟ جمعیت عظیمی از مردم انگلستان ناظر این امر بودند و از تمام مملکت پول فرستاده شد تا صاحب سگ استیناف بدهد مردم قرون وسطی بیش از مردم انگلستان در اواسط قرن بیستم بمسئولیت حیوانات اعتقاد نداشتند.

L'Avocat chananeiy موردی را نشان میدهد که در اواخر قرن نوزدهم شورائی میخواستند است صدور حکم تکفیر علیه ملخها و سایر حیوانات موذی را که تا کستانهای «بورگنی» را مورد حمله قرار داده بودند و بآن آسیب رسانده بودند، قانونی و موجه تلقی کند. وانگهی گراتین و سایر مفسرین کتب مذهبی از بیان علت محکومیت حیوانات قصور نمی‌کنند.

برای آنها مسئله مسئولیت جزائی بمفهومى که ما از آن استنباط می‌کنیم وجود ندارد. هدف مجازاتهایی که در مورد حیوانات نیز اجرا می‌شد مختلف بود. مثلاً وقتی که مجازات اعدام اجرا می‌شد و هدف از اجرای آن امحاء و زدودن آثار جنایتی بود که حیوان مرتکب شده بود و این امر بخصوص در موردی بود که جنایت

از «هیوانیت» ناشی می‌شود بنابراین حیوان را بوسیله سوزاندن نابود می‌کردند تا اثری از آن بجا نماند. در موارد دیگر مجازات فقط از این جهت اجرا می‌شد که حیوان در آینده موجب زیانی نگردد و گاه نیز مجازات خصوصیت «تزکیه» را واجد بود. وقتی مجازات تکفیر و اخراج حیوانات بود اجداد ما آن را نسبت به تمام نوع حیوانات بدکار تسری می‌دادند و این امر بخصوص در موردی بود که ملخها و موشها باید چنین مجازاتی را تحمل کنند و در اینجا است که بطور واقعی ما از فاصله‌ای که بین تئوری و عمل وجود دارد کمک می‌جوئیم.

محکوم کردن حیوانات مبین مفهوم مادی مسئولیت جزائی است و باین ترتیب رسوم قدیمه هنوز هم بهیات خود ادامه می‌دهند تا جائیکه از واقعیت نیز بدور افتاده‌اند و از اینرو مفهوم شخصی و Subjective مسئولیت جزائی تا بعد از نیمه قرن دوازدهم مورد تردید است.

نکته دوم در موردی است که انسانی مرتکب قتل غیر عمد شده است. در این مورد یک نوع بی‌ترتیبی از طرف مقامات کلیسایی بچشم می‌خور و این بی‌نظمی از آنجائی پدیدار می‌شود که طبقات کلیسایی از اقدام لازم و انجام وظایف محوله ممنوع می‌گردند.

آیا این امر باین معنا نیست که حقوقدانان این دوره مرتکب قتل غیر عمد را مستوجب مجازات می‌شناسند؟

گراتین و پیروان وی این مفهوم را شرح می‌دهند و میکوشند که این بی‌نظمی را بپوشانند. بنظر آنها مجازاتی برای قتل غیر عمد وجود ندارد بلکه این منع دخالت نظر کلی و عمومی یک اقدام ساده نیست.

کشیشی که مرتکب قتل غیر عمد شده است از لباس روحانیت مخلوع نیست بلکه فقط ممنوع از انجام اموری است که مربوط بدرجه خاص روحانیت اوست در حالیکه اگر کشیش مرتکب قتل عمد می‌شد مخلوع از روحانیت بود و مستوجب مجازات شناخته می‌شد و خلع *dispution* خود واجد خصیصه جزائی است و علمای حقوق کلیسا روی این خصوصیت زیاد تکیه می‌کنند.

بنابراین در بدو دوره حقوق کلاسیک توجه علمای حقوق کلیسا مخصوصاً بمسئولیت جزائی معطوف است و آنها برای هر یک از مسائل مطروحه راه‌حلی بدست داده‌اند که آثار آن هنوز هم در حقوق جزای معاصر دیده میشود. مادر این جا روش

آنها را در باره علل عدم مسئولیت مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم .  
 کیفیت تشدید مسئولیت را مطرح می کنیم ، موقعیت و شخصیت مجرم  
 و مجنی علیه ، سوء استفاده از قدرت و اختیار ، تکرار جرم ، جرائم جمعی سخن  
 می گوئیم از علل عدم مسئولیت هم از مجانین ، صغار مستی ، هیجانان شدید ،  
 عشق ، اکراه ، اجبار ، و دفاع مشروع و شروع بجرم بحث خواهیم نمود و این  
 مسائل همان است که در دکترین علمای حقوق کلیسا مورد بررسی واقع شده است ،  
 در مورد معاونت بطور کلی مسئله باسانی قابل تجزیه و تحلیل نیست و مسائل  
 مربوط باین امر بوضوح روشن نشده است .

و ما ذیلا مسائل و موضوعات مختلفه را مورد مطالعه قرار می دهیم :

جنون - در این مورد لازم است بین مسئولیت حقوقی و مسئولیت جزائی  
 تفکیک قائل شویم و در اینجا ما از بحث در باره مسئولیت حقوقی چشم می پوشیم  
 فقط مسئولیت را از نظر جزائی و ارسی می کنیم . این دو مسئولیت بخوبی برای ما روشن  
 نیست . و بعلاوه مسئله در موردی که موضوع عبارت از مسئولیت شخصی باشد که  
 نه بکلی بجنون و آنکه کاملا عاقل است قابل دقت بیشتری است لیکن بطور واضح  
 بیان نگردیده است حال باید دید که مفهوم مسئولیت جزائی در حقوق کلاسیک بعد  
 از حقوق کلیسا از نظر مجانین چگونه بوده است . گراتین بطور واضح مسئولیت جزائی  
 مجنون را منتفی می داند . بنظر گراتین دو نوع عمل وجود دارد یکی آنکه مرتکب  
 با علم و اطلاع و بالاختر با آن دست می زند ، *Penes volunt atum onimi*  
 و دیگر آنکه مرتکب تحت تاثیر یک *"infirmitas naturae"* بان اقدام می کند  
 که *infirmitas naturae* یک علت عدم مسئولیت است اما تمام انواع آن از علل  
 معذوریت بشمار نمی آیند و در این مورد نویسنده قانون *"con cordia"* قائل  
 بتفکیک جدیدی است .

۱ - « *"infirmitas anue"* » که ممکن است ناشی از خشم ، کینه ،

یا فقدان اعتدال روحی باشد .

۲ - « *"infirmitas carnis"* » که ممکن است حاصل از ناراحتیهای روحی

یا امراض بمعنای اخص باشند .

متذکر میشویم که هر دو قسمت فوق تنها وقتی که از امراض بمعنای اخص

نتیجه شده باشند علت عدم مسئولیت بحساب می‌آیند و در مورد جنون حاد و شدید باید عدم مسئولیت را قبول کرد. اما گراتین در مورد جنون حاد و موقت اظهار عقیده نمی‌کند و در هر دو مورد فوق‌الذکر مسئله را مفتوح گذارده است. اغلب علمای حقوق کلیسا در این دوره جنون را بعنوان یک *infirmitas caruis* می‌دانند ولی استثنائاً برخی از علمای مزبور نیز به مفهوم دوم استناد می‌کنند و علاوه به متنی استناد می‌کنند که بطور نادرست به سنت اگوستین نسبت داده شده است و بموجب آن متن مجاین اعمال خود را بالاخرتیار انجام نمی‌دهند بلکه دارای یک شبه اجبار نیز هستند و از اینرو مجنون فاقد مسئولیت است چه وی دارای اراده نیست. گراتین نیز بصراحت بیان می‌کند که مجنون نه از نظر قوانین انسانی قابل مجازات نیست بلکه بموجب قوانین الهی نیز از مجازات معاف است.

#### صغر

گراتین مجاین و اطفال را از مسئولیت جزائی مبرا میداند زیرا فرد مبتلا بجنون و اطفالی که بسن رشد نرسیده‌اند و سن آنها کم است فاقد اراده می‌باشند گراتین از این موضوع در متن خاص بحث می‌کند که بغلط به اگوستین نسبت داده شده است. گراتین ضمن آنکه متکی بسنن مسیحیت است تابع حقوق رم نیز شده است همچنانکه از نظر عدم باوغ و رشد و جنون مسائلی را که مورد نظر اولپین نیز قرار گرفته است در فرمان خود گنجانده است و مفسرین کتب مذهبی نیز اعلام داشته‌اند که وی این متن اولپین را برای توجیه عدم مسئولیت طفل بکار برده است گراتین خود معیار و ملاکی از نظر تعیین سنی که طفل در آن قابلیت مجرم شدن داشته باشد، بدست نمی‌دهد. بتدریج علمای حقوق کلیسایی دوزه کلاسیک حداقلی را برای سن کودک از نظر *objective* تعیین می‌کنند و آن عبارتست از داشتن ۷ سال تمام است. وبالآثر از این سن، قابلیت فرد مجرم بودن مسئله‌ای دقیق است و تا سن چهارده سالگی که برای هم مرد و هم زن در نظر گرفته شده است صفارنه مسئول می‌باشند و نه غیرمسئول در نتیجه بین سن ۷ سالگی و ۱۴ سالگی معذوریت نقشی ندارد، مگر آنکه بتوان عدم قابلیت تشخیص را برای مجرم بودن فرد ثابت کرد. والا صغر جز بعنوان یک کیفیت مخففه در نظر گرفته نمی‌شود و در این مورد نیز کلیه مفسرین کتب مذهبی متفق القولند که صغر هر چند بعنوان یکی از معاذیر پذیرفته نشود، حداقل باید از کیفیات مخففه بشمار آید.

با وجود این بنظر می رسد که دو نفر از اینان (مفسرین) با این نظریه مخالفند و در دو مورد پاپ اعظم عدم مسئولیت صغار را در سن ۱۴ سالگی اعلام داشته است. معذالک این دکتربین همچنان بقوت خود وجود دارد و صغیر بین ۷ سال و ۱۴ سال یک عذر مطلق برای عدم مسئولیت نیست و علمای حقوق کلیسا متون الکساندر سوم را در ادامه موارد خاص در دو وضع معین شرح داده اند و در این وضعیها طفل در حقیقت غیر مسئول است. اما در این موارد خاص آن اصل کلی را تضعیف و متزلزل نمی کنند ولی منجر باین شده است که عدم مسئولیت صغار تا سن ۱۴ سالگی اعلام شود.

**عشق و هیجانان شدید روحی** - هیجانان شدیدی چون عشق، کینه و خشم از علل مسئولیت جزائی شمرده می شوند گراتین و مفسرین دیگر کتب مذهبی این موضوع را بمناسبت قتل نفس مطرح می کنند و دارای یک نظریه خشک و جامد نیستند و علائمی وجود دارد که ثابت می کند آنها باین مسائل توجه داشته اند.

بعقیده الکساندر سوم هیجانان شدید بخصوص خشم ممکن است گاهی موجب عملی گردد حتی اگر آن عمل قتل نفس باشد و از این جهت مرتکب را نمیتوان مسئول دانست. هیجانان شدید روحی گاهی باید بعنوان یکی از معاذیر قانونی تلقی شوند، و در برخی موارد بمنزله یکی از کیفیات مخففه بحساب آیند.

در موردیکه کشیشی در جرم مشهودی مادر یا زن یا خواهر یا برادرش را بکشد فرض اینستکه او قصد این کار را داشته و باین کار برانگیخته شده است. ولی قاضی نباید در باره او رأی باجرای مجازاتی صادر کند. اما اگر موضوع عبارت از این باشد که فقط یک قرابت نزدیک بین مجنی علیه و مجرم وجود داشته باشد طبق فتوای پاپ کشیش مذکور بطرد محکوم می شود و هیجانان شدید و عمیق جز کیفیات مخففه منظور نخواهند شد. و بنظر می رسد که بند ۲ ماده ۳۲۴ قانون جزای فرانسه از چنین طرز فکری الهام گرفته است بند ۲ ماده مذکور چنین است.

« در مورد زنا . . . هرگاه زوج مرتکب قتل زوجه یا فاسق او شود خواه آنآ باشد و خواه در جرم مشهود (در خانه ای که زوجین در آن بزندگی زناشوئی ادامه می دهند) ، شوهر از مجازات معاف است ».

مستی - مستی که بطور جدی مورد توجه علمای حقوق جزای معاصر قرار گرفته است نظر علمای حقوق کلیسا را نیز در قرن دوازدهم و سیزدهم بخود جلب کرده

است و تجزیه و تحلیل‌هایی که در مورد مستی نموده‌اند تئوری خاصی که ارائه کرده‌اند مبتنی بر نظریه‌ای، که از قانون آگوستن، استنباط می‌شود و این قانون بوسیله گراتین نقل شده است. علمای حقوق کلیسا دو نوع مستی را از یکدیگر تفکیک می‌کنند که یکی مستی غیر ارادی است و دیگری مستی ارادی - مستی غیر ارادی که فرد اتفاقاً بدان دچار می‌شود مانع مسئولیت وی می‌باشد زیرا کسیکه دچار چنین حالتی می‌گردد بخصوص در صورتیکه شخص بطور کامل مست باشد بهره‌ای از اراده ندارد.

Huguccio بصراحت مینویسد که اگر مستی غیر ارادی باشد و کامل نیز باشد از مسئولیت می‌کاهد اما آن را بکلی زایل نمی‌کند.

*Que fiunt ab ebrus, non imputantur eis, si non santi ants agaist., "Si vero sentiont et dis cernant quod pacinunt quidem ebru, tamen imputantur set minus".*

مستی ارادی، درباره کسی که عمداً مست می‌کند چه میتوان گفت و چه فرقی باید بین این دو نوع مستی قائل گردید؟ اگر مستی یک وسیله است اگر مستی بمرتکب فعل جسارت می‌بخشد تا عملی را که بدون مستی جرئت ارتکاب آن را ندارد، انجام دهد، اگر مستی بطور ارادی صورت پذیرفته است و اگر بوسیله مستی شخص مست بانجام عمل تشجیع شده است بدون تردید قابل مسئولیت عمل خود را داراست و در اینجا نباید از مستی بعنوان یکی از معاذیر سخن گفت زیرا شخص در کمال سلامت شعور و قصد مجرمانه مرتکب عمل شده است و مستی برای او وسیله‌ای بوده است که بهتر نقشه مجرمانه‌اش را عملی سازد بنابراین مستی از خصوصیت ارادی بودن جرم نمی‌کاهد و مرتکب کاملاً مسئول عمل جنائی خود که در حین حالت مستی مرتکب شده است می‌باشد. اما اغلب مستی از نظر جرم مورد بررسی و مطالعه قرار نمی‌گیرد مست قاصد بوده است اما برای جهات دیگر.

دائم الخمر زیاد می‌نوشد زیرا از نوشیدن لذت می‌برد بنابراین اگر مرتکب عمل مجرمانه شود نمیتوان گفت که هیچگونه مسئولیت جزائی ندارد او باید کمتر می‌نوشید و حال که چنین نکرده است مستی مانع مجازات او نخواهد شد اما درباره او کیفیات محففه را باید رعایت کرد. اگر از روی متون آگوستن و تفسیر

کتب مذهبی را مورد مطالعه قرار دهیم باید قبول کنیم که شخص کاملاً مست از نظر عملی که در حالت مستی انجام داده است بازخواست نشود بلکه فقط از نظر جرم مستی مسئول باشد مطران Hippone موردی را بیان می کند که Looth در حال مستی با دخترانش روابط جنسی برقرار می کند و اگوستین در صدر فرمان خود Looth را فقط از نظر جرم مستی مقصر می داند نه از لحاظ زنا با محارم .

طبق عقیده وی Looth از جهت زنا با محارم مجرم نیست زیرا او در حالتی بوده است که متوجه نمی شده که با دخترانش عمل منافی عفت را انجام می دهد، کشیش مطران میلان نیز در مورد توصیف جرمی که دائم الخمر مرتکب شده است معتقد است که دائم الخمر در حالت مستی کامل نمی داند و نمی فهمد چه می کند و Ambroise متذکر میشود که اینان مستحق اغماض هستند قضات اعمال شخص دائم الخمر را نمی بخشند اما او را برای بی احتیاطی که موجب مست شدنش گردیده است محکوم خواهند کرد .

“Nescivnt quid loquantur qui nimio vino indulget, jacent sepuliti, ideoque si qua fer vinne deliquerint, apud sapientes iudices venia quidem facta donatur, sed lentatis damnantur auctores.”

دکترین علمای حقوق کلیسا از نظر اعمالی که در حالت مستی ارتکاب یافته است فقط مبتنی بر طرز فکر مسئولیت از نظر سوژ کتیو است و از اینرو با طرز فکر علمای معاصر مغایر است . امروزه اقدامات شدیدی در اغلب جوامع برای مبارزه با مستی نموده اند و این نیزمتکی بر ملاحظات مربوط به دفاع اجتماعی است .

اکراه “Coacta vountas” La: متونی که بوسیله گراتین و مفسرین دیگر فراهم شده است برای ایجاد یک تئوری مربوط با اکراه راه حل روشنی بدست نمی دهند. گراتین اظهار نظر کرده است که هرگاه با زنی بعنف تجاوز شود آن زن حیثیت و شرافت خود را از دست نمی دهد اما این قانون نیز مشکلی را حل نمی کند و نمیتوان در موارد دیگر از آن نتیجه گرفت زیرا در این مورد موضوع عبارت از یک اکراه مادی و جسمی است بعلاوه گراتین کراراً مسائلی را مطرح می کند که در مورد آنها شخص در اثر زور و اکراه و سوگند یاد نموده است اما این موضوع نیز مسئله خاصی است که در موارد دیگر نمی توان از آن نتیجه گرفت .

نخستین کسیکه مسئله اکراه را در حقوق جزا با روشن بینی مورد توجه

قرار داده است «روفن» میباشد و تفاوت‌هایی را که مفسرین قدیم در این مورد قائل بوده‌اند در این زمینه فراهم آورده است این تفکیک‌ها و تفاوت‌ها دارای یک رنگ اصیل و بدیع هستند.

فایده این تفکیک‌ها در حقوق رم روشن است اما مفسرین کتب مذهبی میکوشند که تفاوتی را که بین این تفکیک‌ها وجود دارد زائل کنند. دکتربین قدیم که از زمان «روفن» مورد قبول واقع شده بود، تفکیک خاص مبتنی بر درجه زور و اکراه در نظر گرفته بود و دو نوع اکراه را از هم بازمی‌شناخت یکی اکراهیکه قابل دفع است و شخص می‌تواند در مقابل آن ایستادگی کند که در این صورت نمیتوان آن را در عداد معاذیر شمرد و مفسرین آن را فقط بعنوان یکی از کیفیات محففه می‌شناسند و آن را "Coatio violica" می‌گویند و اکراه دیگری که از موجبات عدم مسئولیت یا تخفیف مسئولیت مجرمانه است و آن را "Coatio violenta" مینامند.

مفسرین تقسیم بندی فرعی دیگری نیز در مورد اکراه قائلند و "Coatio violenta" را با اکراه مطلق Absoluta و اکراه نسبی Conditionalis تقسیم می‌کنند همچنین برای اکراه مطلق وصف منفی *possif* و برای اکراه نسبی وصف مثبت *Actif* قائلند.

اکراه مطلق یا منفی آنستکه عملاً بطور کامل آزادی را سلب می‌کند و مکره بدون رضایت خود مجبور است بچنان اعمالی دست بزند و این اکراه یک اکراه « شبه مادی » است. مال جامع علوم انسانی  
با وجود این اصل عدم مسئولیت دارای مستثنائی است.

در مقابل اکراه نسبی و یا مثبت علت عدم مسئولیت نیست و این امر بر اساس تئوری حقوق رم است و Huguccio نیز این نظر را پذیرفته است و اکراه نسبی و مثبت را فقط از عوامل تخفیف دهنده مسئولیت می‌شناسند و این روش سخت را وی از مفسرین اتخاذ کرده است.

اما بتدریج تفکیکی که «روفن» نموده است جانشین تفکیکی می‌شود که در حقوق رم هم وجود داشت و الکساندر سوم نخستین کسی است که کلمات *vis* و *onetus* را برای تشخیص و نوع اکراه در حقوق کلیسا بکار برده است و از نظر تفکیکی که حقوق رم کرده است مآلاً باید از *vis* بجای اکراه مطلق



و از *onentus* در ازاء اکراه نسبی یاد کرد. با وجود این لغت شناسی جدید در روشی که نسبت باآثار اکراه در مورد مسئولیت وجود دارد، تغییری نخواهد داد. *vis* اکراهی است که عملاً نتوان در مقابل آن مقاومت کرد و لذا یک علت عدم مسئولیت است در حالیکه *mentus* یکی از معاذیر بحساب نمی آید در نتیجه مفسرین در عین اینکه از حقوق رم الهام گرفته اند یک تفکیک جدید از لحاظ *mentus* و درجه قدرت ارائه می کنند. آنها اکراهی را که موجب ترسیدن یک انسان قوی است و اکراهی که درجه آن کمتر است از هم جداسی کنند.

عملاً آنها تفکیک نخستین روفن را پذیرفته اند یعنی

*Coactio violanta, Coactio onoadica*

را مورد قبول قرار داده اند و این نظریه را در مورد *onentus* اجرا نموده اند و آنها اکراهی را که بتواند یک شخص قوی را بترساند و یا بیم ناک کند (*onentus violantas*) بعنوان یک علت عدم مسئولیت می شناسند اما یک شرط هم برای آن لازم میدانند و آن عبارت از اینست که عمل انجام شده بوسیله *onentus* باید صحیح و قانونی باشد و این تفکیک رمی است " در نتیجه اگر عملی که تحت تأثیر اکراه واقع شده است از جرائم مهمه باشد اکراه موجب عدم مسئولیت نیست بلکه فقط یکی از کیفیات تخفیف دهنده مسئولیت مجرمانه است.

دفاع مشروع - حقوق کلاسیک کلیسا در حقوق جزا بطور کلی به یک تئوری دفاع مشروع و نتایج آثار آن نرسیده است مفسرین کتب مذهبی یک سلسله مسائلی را مطرح کرده اند که کم و بیش باین امر هم مربوط میشود اما یک نظریه و دکتورین مربوط بدفاع مشروع عرضه نمی کنند از اینرو ما به بررسی مسائل خاصی که حقوقدانان کلاسیک کلیسا مطرح نموده اند و راهحلهائی که عنوان کرده اند اکتفا می کنیم عملاً آنها مجموعه عناصر و تمام عوامل یک تئوری دفاع مشروع را فراهم آورده اند اما کسی پیدا نشده است که آنها را با هم تلفیق دهد تقابل زور بزور (بدی بادی) اصلی است که اجرای آن اشکالی را بوجود نمی آورد. علمای حقوق کلیسا و مفسرین و باب دوم برای توجیه دفاع مشروع به (*Digest*) استناد می کنند. این اصل مبتنی بر حقوق طبیعی است و در فرمان گراتین نیز بیان شده است همچنین حق دفاع مشروع بوسیله حقوقدانان هم عنوان گردیده است و آنها تفکیک خاصی در این مورد قائل شده اند و حق دفاع را به حقوق بشر (*jus gentium*) تعبیر

می‌کنند و توجهی به *jusnaturalis* ندارند ما از این تفکیک صرفنظر می‌کنیم و روی آن تکیه نمی‌نمائیم اما علمای حقوق کلیسا ترجیح می‌دهند که اساس دفاع مشروع را بر *jus naturalis* (حقوق طبیعی) مستقر سازند لیکن این تفکیک بیشتر جنبه لفظی دارد تا یک جنبه واقعی و آنچه مورد توجه آنها قرار می‌گیرد نه اصل خاصی است و نه مبنای معینی بلکه رعایت این امر نیز باید در موقعیتها و مقتضیات خاص در نظر گرفته شود و از اینرو نظر آنها حق تقابل زور بزور همیشه و در تمام موارد قابل تحقق و قبول نیست و برای تعیین موارد قطعی و دقیقی دفاع مشروع بحقوق رم تمسک می‌جویند توسل بزور در مقابل زور و برای رفع تجاوز وقتی قابل رعایت است که با حمله متناسب باشد این تصریحی است از قانون ژوستین گرفته شده است و تناسبی که در این مورد لازم است رعایت شود فقط تأکیدی است که در این اصل وجود دارد و در موقعیتهای خاص باید شرایط امر را دقیقاً در نظر گرفت.

و در موردی که شخصی در مقابل دفاع بایبل بسر متجاوز زده است پاپ اظهار نظر نموده است که ضارب در حد اعتدال باقی نمانده و تناسب را رعایت نکرده است نخستین کسی که با توجه بحقوق رم این شرط را بصورت فرمول درآورده امین تورته میباشد بوسیله الکساندر سوم وارد نظریه حقوقی مفسرین شده است بالاخره توسل بزور باید متناسب با علت دفاعی یعنی *Cause defensionis* باشد نه برای گرفتن انتقام یا *Cause ultionis* این شرط نیز مانند شروط قبلی از حقوق رم اقتباس شده است و باین ترتیب است که شرایط و حدود دفاع مشروع بطور کلی به خود شکل می‌گیرد.

اینجا مسئله لطیف و دقیقی مطرح می‌شود و آن اینست که چگونه ممکن است توسل بزور را با قوانین انجیلی تلفیق کرد. مگر نه اینست که قوانین مذکور از پیروان خود می‌خواهد که دشمنان خود را دوست بدانند و گونه‌ای چپ‌خوئی را در مقابل کسی که بطرف راستشان سیلی زده است پیش آورند. (۱) اغلب حقوقدانان کلیسا کوشیده‌اند که با حفظ اصل حق اعمال زور در مقابل زور این مشکل را حل کنند و چنین استدلال می‌کنند که عبارت انجیل فقط جنبه نصیحت و استحسان دارد و بعنوان یک فرمان یا نص متبع نباید مورد عمل قرار گیرد. مع هذا معدودی از علمای حقوق کلیسا در بررسی خود کوشش می‌کنند که قوانین

انجیلی را بر دفاع مشروع مقدم بدارند: از جمله طرفداران نظر اخیر Hugucao میباشد و بنظر او دفاع یک علت عدم مسئولیت و فرار از مجازات نیست اما این طرز فکر مورد قبول واقع نشده است و دفاع مشروع مورد قبول « معصوم سوم » نیز قرار گرفته است.

بطور کلی د کترین حقوقی علمای حقوق کلیسا دفاعی را که متناسب باشد چه از نظر حقوقی و چه از نظر اخلاقی مجاز میدانند و دفاع را بشرط وجود شرایط لازم و رعایت کردن زمان و بالاخره علت مجاز دانسته اند و میتوان گفت علمای حقوق کلاسیک کلیسا نظریه ای را عنوان کرده اند که مانیز متمایل بآن هستیم مسئولیت جزائی قاتل در حالت دفاع مشروع را از نظرهای مختلف باید تفکیک نمود

۱- اگر بوسائل دیگری بجز کشتن ممکن باشد شخصی از خود دفاع کند و معهدا مرتکب قتل گردد مقصر است.

۲- اگر نتوان جز با کشتن متجاسر از خود دفاع کرد قتل نفسش معذور است.

بدو مسئله قتل جز در مورد دفاع از جان مطرح نشده است اما بعد علمای کلیسا در مورد اینکه قتل در مقابل دفاع از مال نیز جایز است یا خیر اظهار نظر کرده اند و این موضوع وقتی دقیقتر میشود که از قتل دزد سخن بمیان آید. طبق یکی از Canoon ( قانون ) ها برای کسیکه با امکان دستگیری دزد بدون کشتن وی مرتکب قتل او شده است، مجازات شدید در نظر گرفته است و نیز مجازاتهایی که بیشتر جنبه عرفی داشت برای کسانیکه در مقام دفاع از مال مرتکب بزه های شده بودند پیش بینی شده بود و شرط چنین مجازاتی نیز این بود که مرتکب بدون خشم و کینه بآن عمل دست زده باشد و از این مطالب چنین بر می آید که در هر موردی برای دفاع از مال آدمکشی جایز شناخته نشده است این یکی از متون اگوستن است که بوسیله مفسرین نیز مورد بحث واقع شده است.

معهدا هیبن از مقرراتی سخن می گوید که قتل دزد را در موقع دزدی شبانه از معاذیر شناخته اند زیرا کشتن دزد در تمام مدت روز مجاز نیست و دلیل

سهو و خطا پذیرفته نیست و در موقع شب نیز درست تشخیص داده نمی‌شود که آیا تجاوز از ناحیه دزد صورت گرفته است یا شخص دیگری.

سنت اگوستن نیز از قوانین و مقررات مشابهی بحث می‌کند و آن عبارت از الواح دوازده گانه است که اجازه می‌دهد دزد را در موقع دزدی شبانه بقتل برسانند لیکن در تمام ساعات روز قتل دزد معذور نیست مگر آنکه سارق مسلح باشد و با اسلحه در مقابل او دفاع شده باشد که در این مورد خاص قتل از مجازات معاف است و سنت اگوستن اضافه می‌کند که این حکم خاص دزدی شبانه است نه دزدی ساده زیرا در دزدی شبانه این شق فرض بر وجود و تحقق تجاوز است و آثار چنین طرز فکری را در ماده ۳۲۹ قانون مجازات فرانسه می‌بینیم بنابراین واضح است که بالاخره دکتربین مذہبی قرون وسطی قتل را در مقام دفاع از مال نیز از مجازات بخشیده است. ما بطور کلی مسائلی را که در حقوق کلیسایی قرون وسطی وجود داشت و در قلمرو مسئولیت جزائی اثر گذارده است مطرح نمودیم اما این بررسی کامل نیست و جز اصول مهمه را در بر ندارد لیکن میتوان بکمک همین عناصر برای مسائلی که مورد بحث واقع نشده‌اند نیز ملاک و معیاری بدست آورد.

علمای حقوق کلیسا در قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم تقریباً تمام مسائل مربوط به مسئولیت جزائی را که در آن زمان ممکن بود مطرح شود مورد بحث قرار داده‌اند و با همه اشکالاتی که وجود داشته است راه‌حل‌هایی را ارائه کرده‌اند که در اغلب موارد یک کار معمولی و ساده نبوده است حقوق رم بعنوان چراغ راهنمای آنها در رسیدن باین راه‌حلها بوده است و در مورد لزوم نیز راه‌حل‌هایی حقوق رم را با اخلاق کلیسا تلفیق نموده‌اند و در بعضی موارد نیز راه‌حل‌های جدید ارائه کرده‌اند و در اثر مساعی ایشان اصول متعددی از حقوق رم وارد جوامع جدید گردیده است علمای حقوق کلیسا راه را برای پیدایش نظریه‌های کلاسیک مسئولیت جزائی هموار کرده‌اند.

ناگفته نماند که برخی از راه‌حلها و نظریات آنها کافی و وافی بمقصود نیست و علوم جزائی جدید آنها را کهنه تلقی می‌کند لیکن تردید نداریم که بسیاری از راه‌حل‌های آن میتوانند برای ما بعنوان سرمشق مورد نظر قرار گیرند.